

که بشکند و خرابی بروی مانده اند که یعنی قصه پیغمبر صلی الله
علیه و سلم است و گرم دریا و وی آتش و آب این متقطع است
و زود نواز بسیار بود و از فاضل آب وضو پیغمبر صلی الله علیه
و سلم در جاه قبایر بختند و بعد از آن آب آن چاه کم شد
و در جاه انس آب در آن مبارک انداخت و چنان شد
که در آب از آن شیرین تر نبود و برای کز کرد و سوال
فرمود که نام آن چیست گفتند بیستان و شور باشد
فرمود که بلکه نعمت آن و آب آن خوش باشد و خوش شد
و دوی از آب زرم آوردند و آب در آن مبارک را هزار
انداخت و از مشک خوشبوی تر شد و زبان مبارک را به
حسین و حسین داد تا می بکند و ایشان چنان بود که
از شنبلی می کوبیدند و ساکن شدند و در حدیث هفتاد
عبدالله که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم شرفی از سوختن
آتش مید و آنچه فاضل ماند من داد و آتش میدم و همیشه
سپیری آن می یافته و چون کز سینه بودی و چون نشسته بودم
سپیری آن می یافته و شبی تا دیگ بولد ناز هفتاد و هجوهی
فتاوت بن ابی بکر داد و فرمود که با خود طرا از پیش
و پس نوروشی ده و چون تخته در روی سواد را با پای
و از آن تا برون رود که آن شیطا است و برفت و چنان

صورت را دید و نزد تا برون رفت و بر آن بود که روز بدر چون
شمس عکاشه شکستند شد پیغمبر صلی الله علیه و سلم با او بود
بوی طرد و فرمود که این را بر جای شمیس بکار بر و بردست
او شمیری سفید بود قاطع و قتل بر آن بملکه و همیشه در
وی بود و در عزوات بکار می برد و آن را خون می خوانند و روز
آمد که شمیس عبد الله محسن نامند بود عیب جلی وی
داد و در دست او شمیری شد و در آن روز شمشیر شد
و دست مبارک را بر شکم و پشت عینه بن فرود آمد بود
و بوی طیب از آن می مید و هیچ طیب بدان نمی رسید و عاید
بر آن روز چنین مجروح کردند و روی او خون آلود شد
و پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام دعا بروی خواند و سفید روی گشت
و دست مبارک بر سر قیس بن زید جدایی می مالید و دعا
فرمود و در صدر سالی وفات کرد و سفید روی بود و موضع
کف مبارک پیغمبر صلی الله علیه و سلم و در جاه دست از
حضرت بوی رسید بود موی سیاه مانده بود و او در عوی
میلد و آخرت و همان صورت که بر قیس بن زید پیدا شد
بر عروبن طبع نیز پیدا شد و دست مبارک بر روی کسی مالید
و در آن روز روی او زایل می شد و دست بر روی فتاوت
بن همان مالید و عوی براق و منور شد و چون آینه بود

دایم معنی
عرب
مصر